

مگر نخماق سازد نرم این دل‌های قاسی را

دو چیز امروز در ایران شعار مرد و زن دیدم

یکی باطل پرستیدن یکی حق‌ناشناسی را

نه انسانست هر کوناسی فرمان حق آمد

که نسناسست مولا در حقیقت ناس‌ناسی را

برو در مجلس شوری بخوان از الفاظ بی‌معنی

ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی را

و سر وقتی گذارت بر صف کابینه شد بر گو

خدا رحمت کند مرحوم حاج میرزا آقاسی را

(شاعر کیست)

شما چشم خود را باز کنید الوان و اشکال گوناگون موجودات این عالم را درك کرده و آنها را از یکدیگر تمیز میدهد این اشکال و این الوان مختلف يك روى مخصوص و يك وجه از وجوه طبیعت هستند که فقط صاحبان چشم و قوه باصره میتوانند آنها را درك کنند اگر قوه باصره نبود این روى و این چهره مخصوص در پشت پرده بی‌بصری ابدالدهر مستور میماند و هستی آن محقق نمیشد طبیعت روى دیگر دارد که آنها فقط گوش و سامعه درك می‌کنند انواع صداها که هر يك بما چیزی میگویند و خبری میدهند روى دیگری از موجوداتند که اگر از حس سامعه صرف نظر کنیم از وجود این وجهه طبیعت خبری نخواهیم یافت اگر شامه نباشد از عطر افشانی گلهای خبری در عالم وجود پیدا نشده و انتشار ذرات لطیف این موجود قشنگ اثری جز بثر مردگی برک‌های خوش رنگ ندارد. و این روى مطبوع گل در پرده میماند زبری و نرمی سردی و گرمی يك روى دیگری از موجوداتند که جز در آینه حس لمس آشکار

نمی شوند تلخی و شیرینی را فقط با ذائقه میتوان درک کرد و بدون این حس حنظل و شکر با هم فرقی ندارند.

حواس موجودات زنده هر یک چراغی هستند که هر کدام از آنها روی مخصوصی از طبیعت را روشن کرده و بصاحبان آن حس نشان می دهد و از ادراک هر وجهه يك دسته از آثار حیات ظاهر میگردد.

جنبش موجودات زنده عالم فقط از اثر درک وجوه طبیعت است و بس اگر ما فاقد همه این احساسات بودیم در عالم حیات از ما نشانی نبود و جنبش از ما ظاهر نمیشد.

آیا طبیعت جز این ها که گفتیم روی دیگر ندارد؟ چرا ولی فقط کسی آنرا می بیند که چراغ دیگری در وجودش روشن شده و حس غیر این حواس را دارا باشد.

من میگویم طبیعت يك روی زیبا تر و يك چهره مطبوعتری دارد که آنرا فقط شعرا درک میکنند من معتقدم که درک حسن و دلبری طبیعت حس مخصوصی لازم دارد که آن حس را شعرا دارا هستند آری شاعر با چشم دیگری باین عالم مینگرد و عروس زیبای طبیعت با غنج و دلال مخصوصی در مقابل او خود نمایی میکند. شاعر از نعمت حیات بیش از دیگران نصیب برده و علاوه بر این احساسات حس دیگری دارد و همان حس آثاری در حرکات و رفتار و گفتار و تصورات شاعر ایجاد کرده است که دیگران معنی آنها را درک نکرد و هر کس مطابق ادراک خود چیزی میگوید

او از وزش نسیم بهار و جنبش شاخ و برگ درختان باغ و تماشای دامنه کوهسار و مناظر دلکنس جلگه های سبز و خرم تأثیراتی دارد که دیگران از آن تأثیرات بی نصیبند. نسیم بگوش او راز های نهانی عشق را میگوید صدای باد بهم خوردن شاخه درختان در سامعه او اثرش از لرزش سیمهای تار و صدای روح بخش موسیقی بیشتر است. افق بروی

او تبسم میکند . آفتاب با چهره خندان از شرق طلوع کرده با اشعه زرینش او را نوازش میکند . او با چشم بیناتری بعالم وجود مینگرد و هر چیز در نظر او طور دیگر جلوه میکند و اثر دیگری در او تولید میکند کوه و دشت جلگه و صحرا . سبزه و درخت آسمان . زمین افق . هوا . خاک همه چیز با چهره زیبا تری در مقابلش ایستاده اندغم و شادی او غیر حزن و سرور دیگران است غمناک میشود ولی در عذاب نیست ناله میکند ولی ناله اش چون نوای حزن انگیز نی مطبوع است همان وقت که گله و شکایت آغاز کرده با آهنگ حزن انگیز افشار میگوید

تو بخواب خوش و یاد سر زلفت همه شب

در دماغ من سودا زده غوغا میکند

در همان وقت دلش با روح امیدواری زنده است و بلا فاصله

اثر آن ظاهر شده با همان لهجه مطبوع دلنواز می گوید

دارم امید که وصل تو تلافی بکند

آنچه را محنت هجران تو با ما میکند

او در عالم دیگری زندگانی میکند کلمات او را بشنو این است

از همان عالم خبر داده میگوید

ماه و خورشید جهان گرد نشانی ندهند

از دیاری که من گمشده منزل دارم

سؤال چه بود؟ پرسیدند شاعر کیست؟

من شاعر را بطوریکه شناخته بودم معرفی کردم حالا اگر مایل

باشید مقام شاعر را در جامعه بیان کنم شاعر از روی همان احساسات

مقدس و تأثرات مطبوع کلماتی میگوید چون همه چیز را موزون و قشنگ

میبیند کلمات او هم موزون و اثر احساسات او در کلماتش نیز

آشکار می شود

روح شعر حس شاعر است شعر آنست که در تشنگی افتادن

این احساس بوجود آید وگر نه شعر نیست
 کلام مقفی و موزون بدون این روح تقلید و تصنع است
 شعر مؤثر است در شعر اثر زندگانی دیگری است و بهمین
 حهه در جامعه مؤثر است شاعر میتواند يك نهضت اخلاقی در جامعه
 تولید کند نصایح اخلاقی او حتماً در دیگران اثر خواهد کرد شاعر
 حقیقی آلت دست سیاست نمیشود بلکه در سیاست تأثیر میکند او مداح
 دربار سلاطین نمیشود اگر وقتی مدحی از کسی کرد برای تشویق است
 نه تملق و چاپلوسی آری شاعر مقامش برتر و بالاتر از آنست که آلت
 اجرای افکار سیاسیون شود حالا به بینید از تذکره های موجوده اسامی
 چند نفر را باید قلم زده و از بقیه يك دفتر كوچك ترتیب دهید .

همدان موسی نثری

تصحیح لب الالباب

(۱۶)

قزوینی در صفحه ۲۹۴ در تعلیقات مینگارد :
 ص ۲۶ س ۱۴ دنیا صحیح دنیا بدون تنوین است چه الف
 آن اصلی نیست مانند الف عا و معطی بلکه الف تانیث است چون
 جلی و طویی و این کلمات هرگز قبول تنوین نمیکنند .
 مقصود قزوینی کلمه دنیا در این مصراع است (تفولها دنیا غدت
 ضرة لها) و در اینجا اجتهاد در مقابل نص بکار رفته زیرا عرب دنیا
 را با تنوین بسیار استعمال کرده در کتب لغت هم مصرح است .
 قاموس مینگارد (والدنيا نقيض الاخرة وقد تنون) تاج العروس
 در ذیل آن مینویسد : (اذا نكرت و زال عنها الالف واللام)